

فُودِ اسْتَبَاهِ نَدْنِمِ!

خليل الرحمن خباب ■



خود اشتباه نکنیم!

خادم الاسلام
خليل الرحمن خباب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان : خود اشتباه نکنیم!
نویسنده : خلیل الرحمن خباب
تاریخ انتشار : زمستان ۱۴۰۱

ایجاد هر نوع تغییر بدون اجازه نویسنده،
مجاز نمی باشد و خیانت محسوب می گردد!

ارتباط با نویسنده:

وبلاگ: khademulislam.blog.ir

تلگرام: [@Khademulislam](https://t.me/Khademulislam)

واتساپ و ایمو: [+93702837300](https://wa.me/93702837300)



لینک های مفید اسلامی:

وبسایت سنت دانلود: <http://www.SunnatDL.com>

تلگرام مرکز هدایت؛ رد اسلام ستیزان: [@Hedayat1442](https://t.me/Hedayat1442)

تلگرام کتابخانه اقرار: [@iqraaLib](https://t.me/iqraaLib)

تلگرام دارالافتاء مجازی اهل سنت: [@Canale_pasokh](https://t.me/Canale_pasokh)

یاران جان بر کف رسول الله ﷺ، وقتی در مکه اسلام خود را آشکار کردند، با انواع و اقسام مشکلات، سختی‌ها، شکنجه‌ها و بدگویی‌ها مواجه شدند. عده‌ای با ضربه شمشیر و نیزه مشرکین جان باخته به شهادت می‌رسیدند و عده دیگر در فجیع‌ترین حالت به زیر شکنجه‌ها از حال می‌رفتند و بیهوش می‌شدند.

هنگامی که سختی‌ها و شکنجه‌های آن‌ها به حد وسیعی رسید، به دستور الهی خانه و کاشانه خود را ترک کردند و رهسپار سرزمین غربت شدند و هجرت نمودند.

قلب‌های‌شان همواره به یاد مکه می‌تپید و برای بازگشت دوباره هر روز لحظه‌شماری می‌کردند. سال‌ها می‌گذشت و حسرت دیدار کعبه در دل‌شان بیش از پیش خروشان می‌شد و شعله‌ور می‌گردید. بی‌صبرانه انتظار می‌کشیدند تا با دیدار خانه خدا، چشمان‌شان را خنک و قلب‌های‌شان را آرام سازند.

دوره فراق و دوری به سر آمده و لحظه وصال نزدیک بود. رسول الله ﷺ به صحابه رضی الله عنهم مرده فتح داده بودند و خود را برای رفتن

به مکه آماده می کردند؛ اما از آنجایی که این موضوع، یک امر خطیر و مهم بود و می خواستند با کم ترین خسارات و تلفات مکه را به دست آورند، دستور دادند که این تصمیم به صورت راز نگه داشته شود.

صحابه رضی الله عنہم با شوق و امید به سر می بردند و تپش های قلب شان برای دیدار مکه بیشتر و بیشتر می شد؛ اما...

ناگهان اتفاقی پیش آمد که ممکن بود تمام این خواب ها و تصورات شان به کابوس تلخی تبدیل گردد و ساختمان امیدشان از پایه منهدم شود و از هم پاشد.

رسول الله صلی الله علیه و آله سه نفر از رادمردان و دلاوران صحابه رضی الله عنہم را به حضور خود طلبیدند؛ آن سه نفر، علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام و مقداد بن اسود رضی الله عنہم بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها فرمودند: «بروید تا به محلی به نام روضه خاخ (محلی است در بین مکه و مدینه) برسید، در آنجا زنی را می یابید که نامه ای به همراه دارد؛ آن نامه را از او بگیرید.»

این رادمردان بر اسب‌های خود سوار شدند و با سرعت بسیار حرکت کردند و به آنجا رسیدند. آن زن را پیدا کردند و گفتند: نامه را بده! زن از داشتن نامه انکار کرد؛ اما آن‌ها تهدید کردند که یا نامه را بده یا لباس‌هایت را درمی‌آوریم! آن زن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورد. آن‌ها نامه را گرفتند و به نزد رسول‌الله ﷺ بردند.

وقتی که دیدند، نامه از طرف حاطب بن ابی‌بلتعه ﷺ برای گروهی از مشرکین مکه بود که در مورد برخی از برنامه‌های رسول‌الله ﷺ گزارش داده بود.

رسول‌الله ﷺ رو به حاطب ﷺ کردند و گفتند: ای حاطب این چیست؟ گفت: «یا رسول‌الله! در مورد من با عجله تصمیم نگیرید؛ من کسی هستم که با قریش نسبتی ندارم؛ اما مهاجرین دیگر، نزدیکان و خویشاوندانی در مکه دارند که به وسیلهٔ آن‌ها از خانواده و اموال خود حفاظت می‌کنند. من که کسی را آنجا ندارم، گفتم: حال که در آنجا قوم و خویشی ندارم، باید کاری کنم تا در نزد قریش

وسيله‌ای به دست آورم و خانواده خود را بدینوسیله حفظ نمایم. من این کار را از روی کفر و ارتداد از دین اسلام انجام نداده‌ام». رسول الله ﷺ فرمودند: «حاطب به شما راست گفت».

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله اجازه بده گردنش را بزنم!

آن حضرت رضی الله عنه فرمودند:

«إِنَّهُ شَهِدَ بَدْرًا وَمَا يُدْرِيكَ؟ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ».

او در (غزوة) بدر حضور داشت و توجه می‌دانی؟ شاید الله متعال به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرچه می‌خواهید انجام دهید که من شما را بخشیده‌ام!».

اشک‌های فاروق اعظم رضی الله عنه سرازیر شد و گفت: «الله و رسولش بهتر می‌دانند!».

[صحیح البخاری: ۲۰۰۷، ۶۲۵۹ + صحیح مسلم: ۶۵۵۷]



«او در غزوه بدر حضور داشت!»

چقدر این سخن در این موقعیت، زیبا و حکیمانه است!
 انسان‌ها - به جز انبیا علیهم‌السلام - هیچ کس معصوم نیستند و بر مبنای فطرت
 و سرشت انسانی شان گناه می‌کنند، حتی اگر صحابه باشند.
 رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانستند که حاطب رضی‌الله‌عنه مرتکب اشتباه شده است و
 او عذر خود را بیان کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تصدیق کردند و با او کلنجار
 نرفتند که چرا چنین و چنان کردی؛ چون این کارها از شخصیت
 آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دور بود.

ایشان با دیدن اشتباه حاطب رضی‌الله‌عنه نه تنها او را سرزنش نکرده و بر
 گذشته‌اش سرپوش نگذاشتند؛ بلکه بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین
 کارنامه‌اش را به خاطر آوردند و گفتند که او در بدر حضور داشت!
 آیا ما هم چنین می‌کنیم و با دیدن اشتباه اطرافیان مان به یاد کارهای
 مهم و بزرگ آنها می‌افزیم؟ یا به خاطر یک اشتباه کوچک،
 سابقه درخشان آنها را فراموش می‌کنیم و بر نیکی‌های شان سرپوش
 می‌گذاریم؟

هر کسی در زندگی خود کارنامه درخشانی دارد که از خود به جا گذاشته و بدری دارد که در آن حضور داشته است. پس چرا به خاطر یک اشتباه و لغزش کوچک، آن کارنامه بزرگ و آن سابقه درخشان را فراموش کنیم و بر تمام خوبی هایش سرپوش بگذاریم؟ چرا آن لکه کوچک و آن زنگ اندک را در دریای بزرگ آن همه خوبی غوطه ندهیم و پاک نکنیم؟!

چرا با نور درخشان آن کارنامه و آن بدری که حضور داشته، این تاریکی کوچکی که به وجود آورده را روشن نسازیم؟! چرا از مردم انتظار داریم که همواره فرشته وار زندگی کنند و مرتکب هیچ خطا و لغزشی نشوند؟

مگر اطرافیان ما معصوم هستند؟

آیا ایمان آن‌ها از ایمان صحابه رضی الله عنهم قوی تر است؟

آیا از افرادی چون حاطب رضی الله عنه و... برتری دارند؟

نخیر! اگر یکی از ما تمام عمرمان را در گوشه مسجد به عبادت پروردگار سپری کنیم، نمی توانیم به گرد پای یکی از گمنام ترین

اصحاب رسول الله ﷺ که در غزوهٔ حنین حضور داشت، برسیم؛ چه رسد به حاطب رضی الله عنه که در بزرگ‌ترین و سرنوشت‌سازترین غزوه حضور داشته است!

پس یک خطا و یک لغزش در زندگی هر انسانی طبیعی است و از میان ما کسی معصوم نیست و هرکسی مرتکب گناه می‌شود. پس چه خوب است که به خاطر یک اشتباه کوچک، آن همه نیکی و خوبی گذشته را فراموش نکنیم!

بارها اتفاق افتاده که با کسی سال‌ها دوست بودیم، در سختی‌ها همواره کنارمان بوده و یاری‌مان کرده و همیشه با خود می‌گفتیم: «خدایا این همه نیکی و احسان او را چگونه می‌توانم جبران کنم؟! او که یک فرشتهٔ زمینی است» و...؛ اما وقتی که او دچار اشتباه کوچکی شد یا کوتاهی اندکی از او سر زد، تمام نیکی‌هایش را فراموش کردیم و شروع به شکوه و گلایه نمودیم و به بدگویی‌اش پرداختیم که من هیچ خیری از او ندیدم؛ او یک نامرد است و من

می‌دانم که این بار اولش نیست و همه کارهایش هم از روی ریا و خودنمایی بود و می‌خواست در دل من جا باز کند و...
رسول الله ﷺ در مورد زن‌ها فرمودند:

«لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَىٰ إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ».

«اگر به یکی از آن‌ها یک عمر نیکی کنید، سپس از شما چیزی (کوتاهی یا اشتباهی) ببیند، می‌گوید: من از تو هیچ خیری ندیدم!».
[صحیح البخاری: ۲۹ + صحیح مسلم: ۲۱۴۷]
متأسفانه امروزه این خصلت، در میان مردهای امروزی نیز پیدا شده و با اندک کوتاهی و اشتباهی، گذشته‌شخص را فراموش می‌کنند و به گلایه می‌پردازند.

تنها در بین دوستان این اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه یک زن سال‌ها به شوهرش خدمت می‌کند؛ بهترین و لذیذترین غذاها را برایش آماده می‌کند، لباس‌هایش را می‌شورد، از فرزندان و اموالش محافظت می‌کند و...؛ اما گاهی بنابر مشکلات یا ضعف انسانی یا

کدام دلیل کوچک دیگری، زن دچار غفلت می‌شود و اشتباهی از او سر می‌زند؛ مثلاً غذایش اندکی شور می‌شود یا مشکل کوچک دیگری پیش می‌آید، مرد دیوانه می‌شود و به یک هیولا تبدیل می‌گردد و تمام آن همه نیکی و حسن معاشرت همسرش را به باد فراموشی می‌سپارد و شروع به داد و فریاد می‌کند و حتی برخی از مردان ظالم و بی‌رحم، ظرف کاسه را به زمین می‌زنند یا به سر همسرشان دست بلند می‌کنند و...

شروع به بهانه‌تراشی می‌نمایند و اشتباهات چندماه قبل همسرشان را به یاد می‌آورند و فضای خانه را به میدان نبرد تبدیل می‌کنند.

پس آن همه نیکی و خیرخواهی همسرش کجا شد؟

آیا این منصفانه است که تمام آن همه نیکی و خوش رفتاری به خاطر یک اشتباه کوچک به باد فراموشی سپرده شود؟!

چرا شوهر به یاد نمی‌آورد که همسرش در روزهای سرد زمستانی، با تحمل آن همه سختی و مشقت، ظرف‌ها و لباس‌ها را می‌شست

و در خدمت شوهر بود و در تابستان با تحمل حرارت و گرمای سوزان تنور، برایش نان و غذا درست می کرد؟!

همچنین یک مرد سالها زحمت می کشد و تلاش می کند و با تحمل سختی ها و مشقت های بسیار، برای رفاه و آسایش همسرش می کوشد؛ اما همین که دچار اشتباه کوچکی می شود یا کوتاهی اندکی از او سر می زند، زن شروع به شکوه و گلایه می کند و تمام آن همه نیکی و احسان را به باد فراموشی می سپارد و می گوید: «مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ؟» «من از تو هیچ خیری ندیدم!».

آیا این اجحاف و بی انصافی نیست؟

آن همه نیکی و احسان شوهر کجا شد؟

چرا زن به یاد نمی آورد که شوهرش به خاطر خوشنودی و آسایش

او و فرزندانش، چه سختی ها و مشکلاتی را تحمل کرده است؟

چرا به خاطر نمی آورد که او به خاطر یک لقمه نان، چقدر تلاش

کرده و چه اندازه تحقیر و سرزنش شده است؟

آیا واقعا هیچ خیری از او ندیده یا آن همه نیکی را فراموش کرده؟

همچنین یک کارگر سال‌ها زحمت می‌کشد و تلاش می‌کند و با امانت‌داری و خیرخواهی در خدمت کارفرمایش است و از مال و دارایی او محافظت می‌کند و به پاسبانی از آن‌ها می‌پردازد؛ اما همین که دچار اشتباه و خطایی می‌شود، کارفرما تمام آن همه نیکی و خدمتش را فراموش می‌کند و شروع به تحقیر و سرزنش او می‌نماید.

همچنین یک شاگرد سال‌های زیادی خدمت استادش را می‌کند و به خاطر رضایت او، وقت و مالش را به خرج می‌دهد؛ اما همین که دچار لغزش کوچکی می‌شود، استاد تمام آن خدمات و نیکی‌های او را به باد فراموشی می‌سپارد و از او روگردان می‌شود. همچنین یک پسر سال‌ها به پدر و مادرش خدمت می‌کند و به خاطر آن‌ها، خوشی‌های زندگی را از دست می‌دهد و از همنشینی با دوستانش باز می‌ماند؛ اما همین که اشتباه کوچکی از او سر می‌زند، پدر و مادر به همه آن تلاش‌ها و نیکی‌ها سرپوش می‌گذارند و فرزند خود را از خانه بیرون می‌کنند.

هر کس در زندگی خود یک کارنامه زیبا، یک سابقه درخشان و یک میدان بدری دارد که در آن حضور به هم رسانیده، پس چه خوب است در وقت لغزشات و خطاهای اطرافیانمان، به یاد آن کارنامه‌ها و سابقه‌های درخشان بیفتیم و بدرشان را به خاطر آوریم! ما بسا اوقات تلاش می‌کنیم که اشتباه دیگران را تصحیح کنیم و طبق قوانین خودمان آن‌ها را مجازات کرده درس‌شان بدهیم، در حالی که خودمان دچار اشتباه می‌شویم و با اشتباه برای تصحیح اشتباه تلاش می‌کنیم.

«مداد پاک کن» وسیله‌ای برای پاک کردن رنگ مداد از صفحه کاغذ است؛ اما وقتی که خود مداد پاک کن مشکل داشت و خراب شده بود، به جای اینکه کاغذ را پاک و تمیز کند، بیشتر آن را کثیف و خط‌خطی می‌کند.

انسان خوشبخت کسی است که عیب‌های خودش
او را از پرداختن به عیب‌های دیگران بازمی‌دارد.

از همین نویسنده:

- ۱- آه از دست ملاها!
- ۲- آیا از عبادت کردن خسته می شوید؟
- ۳- اسلام به ذات خود ندارد عیبی...!
- ۴- با دروغ زندگی نکنیم!
- ۵- برای برادرانم (۱)
- ۶- برای خواهرانم (۱)
- ۷- بی رحمی بزرگ
- ۸- پوزش می طلبیم!
- ۹- چرا نمی پرسیم؟
- ۱۰- چگونه حمله های شیطان را دفع کنیم؟
- ۱۱- خودکشی نوین
- ۱۲- دیگران چه می گویند؟
- ۱۳- روزهای مبارک
- ۱۴- ز گهواره تا گور استادتم!
- ۱۵- سراب خوشبختی
- ۱۶- سرزنش و پیامدهای آن
- ۱۷- طلاق شوخی بردار نیست
- ۱۸- گفتمان (بزرگ ترین راه حل)
- ۱۹- لعنت (تکیه کلام منفور)
- ۲۰- ما کجا و آن ها کجا؟
- ۲۱- ماه رجب (ویژگی ها و بدعت ها)
- ۲۲- ماه شعبان (فرصتی دیگر)
- ۲۳- نجات از اضطراب امتحان